بسم الله الرحمن الرحیم

**تبری برتر از سلام**

ایجادانگیزه

طبق حدیث امام صادق علیه السلام در اصول کافی یک مؤمنی که جامع هست، علاوه بر دینشناسی و شناخت ایمان، باید شرک و شیوه های شرک آلود زندگی را هم بشناسد تا وارد زندگی اش نشود ، تا ایمانش خالص بماند. هر مقدارانسان نسبت به دشمنان دین ،و شیطان و نسبت به ترفند هایی که دارند آشنا تر باشد نقاط کور و ضربه پذیری اش از طرف شیطان کمتر می شود. نکته بسیار قابل توجه این است که خداوند متعال حضرت ابراهیم را به عنوان قهرمان توحید معرفی نموده است به دلیل جنبه سلبی و تبری ایشان بوده است. لذا قرآن در جاهایی که درباره ی ایشان صحبت می کند می فرماید :«ما کان من المشرکین» همه ی انبیاء مشرک نبودند! شرک درجاتی دارد و حضرت ابراهیم در قله بود. هیچ رگه ای از شرک در زندگی او و در افکار او وارد نشده بود. در آموزه های دینی ما لعن ثوابش بیشتر از سلام است. در قرآن بر قوم ظالم و کافر لعن کرده است. این که لعن ثوابش بیشتر از سلام هست چون شخص در لعن امواج دشمن که می تواند وارد روح آدم شود را دفع می کند.مومن با سلام در را به اهل بیت باز می کند وبا لعن به روی شیطانمی بندد و هرچه بیشتر بسته شود ایمان ناب تر است.لذا در روایات هست که وقتی شخص لعن صحیح و در جای خود می کند ؛ این لعن مثل تیرهایی است که به صورت متعدد به سمت شیطان می رود و نمی گذارد او در جان و دلش نفوذ کند.

متن ومحتوا

**عمل شیطان**

هرچه قدر انسان بتواند موانع دین و حیله ها و راههای نفوذ را بشناسد ایمان ناب تر و خالص تری خواهد داشت. یکی از مهمترین موانع دین و دشمنان دین ، شیطان و دستگاه و جنود ابلیس هستند که با تمام قوا برای زمین زدن مؤمنین وارد میدان شده و هیچ رحمی ندارند و شیطان به عزت خدا برای به لغزش کشیدن مومنین قسم خورده است. و بیشتر تورش را برای خوبان پهن کرده است. ونسبت به مخلصین هیچ تسلطی ندارد اما می تواند بر سر راهشان مانع درست کند..شیطان به امیرالمومنین تسلط ندارد ولی می تواند ابن ملجم درست کند که امیرالمؤمنین را به شهادت برساند..ویادر برنامه ها و کارهای امام می تواند اخلال ایجاد کند. شخص معصوم برنامه ها و کارهایش را توسط دیگران که غیر معصوم هستند انجام می دهد و شیطان بر روی این اشخاص میتواند اثر بگذارد.

**تکبر ، صفت شیطان**

یکی از مهمترین موانع دین و دشمنان ایمان و دین شیطان هست که می خواهد مهمترین صفت خودش ر در عالم فراگیر کند.؛که به تعبیر امیرالمومنین مهمترین صفت او "استکبار و لجاجت در برابر حق و تسلیم حق نبودن" است. «ابی و استکبر و کان من الکافرین». اولین معصیت به واسطه همین صفت کبر بود. در روایت در اصول کافی امام صادق علیه السلام می فرمایند:«اصول الکفر ثلاثه». سه چیز زمینه کفر را می تواند فراهم کند. «الکبر و الحرص و الحسد». کبر ،شیطان را لغزاند، حرص باعث لغزش حضرت آدم شد، که به سمت شجره ممنوعه رفت، و حسد باعث قتل حضرت هابیل گشت.البته این را در معنا کردن دقت کردیم یعنی حضرت آدم کافر نیست این که فرمود: اصول کفر سه چیزند ؛ یعنی می تواند زمینه کفر شود. واولینش همان کبراست کهشیطان را تا کفر کشاند ولی حضرت آدم را دچار لغزش کرد.

اگر کبر و تکبر و ، تسلیم حق نبودن، بدترین صفت شیطان، است پس ریشه ی تمام بدی ها و رذائل و آلودگی ها هم در همین هست. تکبربه هر مقدار که در شخص باشد. ریشه تمام رذائل است. در مرحله صفات باعث صفات رذیله و در مرحله رفتار باعث سرزدن گناه می شود. این صفات اگر در ذات کسی باشد و به هر مقدار که باشد این نتایج را در بر دارد.

 قرآن می فرماید:

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»

بهشت و آخرت را برای کسی قرار دادیم که ذره ای علو و فساد نیست. اینکه فساد بعد از علو آمده ، مفسران بیان فرموده اند که : نشان می دهد هر کس مقداری علو داشته باشد در وی فساد ایجاد می شود. انسان موجودی است لایه لایه.یک لایهاعضا و جوارح ظاهری استکه از این ها رفتار هایی سر می زند.. و یک لایه باطنی است.که شامل صفات و خلقیات و اخلاقیات است. حالا خوب یا بد. این مرحله باطنی تر است. یک لایه پنهانی تر از صفات مرحله ذات است که به آن قلب می گوییم. میل و اراده ها آنجا شکل می گیرد. اتاق فرماندهی است. میل و اراده در آن مرحله ذاتی و قلبی شکل می گیرد.

**تکبر در ذات**

اگر کسی در ذاتش آن تکبر و سرکشی در مقابل خدا بود-- در لایه های بعدی اثر خود را نشان می دهد. در لایه صفات، صفات رذیله ایجاد می شود. تمام صفات رذیله ریشه در تکبر و لجبازی دارد. حسد، بخل، کینه و... ریشه اش در همان استکبار علی الله است.. حسود نعمت خدا بر دیگری را نم تواند ببیندواز زیبایی و علم دیگری و... خوشش نمی آید. اگرانسان چنین فردی را ببیند ،می فهمد حسد ریشه اش این است که تکبر در برابر خدا داشته است. خدا بهکسی نعمت علم را داده، و فرد حسود به این تصمیم خدا، اعتراض می کند. قرآن می فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ». وقتی خدا به او داده تو بگو :خدایا به من هم بده. ده برابرش را. اما حسود نمی تواند کار خدا را بپذیرد.. بخل وحسد ریشه در تکبر علی الله دارند.کسی که. سرمایه اش ،آبرو، علم و ثروتش را در جای خود نمی خواهد خرج کند. این استکبار علی الله است. اگر قائل باشد مال و همه چیز از خداست باید در راه او خرج کند اما تسلیم نیست.

**ولایت شیطان**

تمام رذائل به گونه ای شاخ و شانه کشیدن در برابر خدا است. لذا با صفات رذیله آدم نمی تواند بندگی کند. این صفات برای سرکشی است. یک لایه ظاهری در مرتبه رفتار باعث گناهان می شود. گناهان افراد که از اعضا و جوارحشان سر می زند ،تمامشان دریک چیز مشترک اند. در تمام گناهان ، روح تمام گناهان، تسلیم خدا نبودن است. کسی که دروغ می گوید ، یعنی خدایا من تسلیم تو نیستم تسلیم شیطانم. کسی که فحشا مرتکب می شود در حینی که مرتکب می شود تسلیم خدا است ؟ یا شیطان؟ بدون تردید تسلیم خدا نیست. کسی مرتکب فحشا می شود، مؤمن و تحت ولایت خدا نیست. به شیطان می گوید چشم! امام باقر علیه السلام می فرمایند: شخصی که به دنیا می آید ابتدا لوح قلبش سفید است. به محض اینکه گناهی مرتکب شد، یک نقطه سیاه در قلبش ایجاد می شود.و اگر توبه نکرد این نقاط اضافه تر می شود تا جایی که کل قلب سیاه می شود و مهر می خورد. «ختم الله علی قلوبهم». اینکه امام باقر علیه السلام فرمود :"یک سیاهی حک می شود"، یعنی این که امام فرمودند: "خرج فی قلبه نکته سودا" این سیاهی شروع ولایت ابلیس است!وآن ولایت تاریکی است.«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ»اگر کسی با توبه توانست خود را ازتاریکی خارج کندکه نجات یافته وگرنهسیاهی ها که زیادشود یعنی ولایت ابلیس را پذیرفته. از ولایت خدا خارج شدن و به ولایت ابلیس وارد شدن گناه است. اگرکل صفحه دل سیاه بشود «و ختم الله علی قلوبهم». حق را نمی تواند بفهمد. گناه این است.آقایی مشرف شده بود مشهدوقتی برگشت ، خدمت یکی از اولیا خدا رسید. آن عالم به ایشان گفت : تو در مشهدچه کردی؟ گفت: رفتم زیارت! گفت: نه؟ من دیدم در حرم یک لگد به امام رضا زدی. این بنده خدا برق از سرش پرید. گفت : چیکار کردی؟ گفت: رفتم در حرم امام رضا-آن موقع همه دور ضریح می توانستند بچرخند-من دیدم یک خانمی دستش را روی ضریح گذاشته من لحظه ای چشمم به صورت آن زن افتاد. دستم را روی دستش گذاشتم. دستش را کشید و رفت طرف دیگر باز رفتم طرفش. همینطور او را دنبال نمودم و بااوصحبت کردم. آن عالم فرمود: من تو را دیدم وارد ضریح شدی و رفتی یک طرف یک لگد به امام زدی. در طرف دوم یک لگد دوم و در طرف سوم آن چنان لگد به امام زدی که امام رضا علیه السلام افتادند. گناه، ضربه زدن به ولایت حق و خروج از آن است .آقای حسن زاده آملی می فرمود : من در تابستانی، مثل تابستان هایی دیگر که قم تعطیل بود اطراف آمل رفتم. چند شاگرد من هم آمدند. صبح درس داشتیم و بعد نماز ظهر و عصر را در مسجد می خواندیم و بعد ناهار و استراحتی، بعد یک جلسه عمومی در مسجد. روند کاری من در تابستان بود. یک مرتبه بعد از نماز رفتم خانه. بچه ها شلوغ کردند نتوانستم بخوابم. عصبانی شدم و به بچه ها پرخاش کردم. رفتم بخوابم به خودم گفتم : چرا این کار را کردی؟ اینها بچه اند. دلشان شکست. دیدم خوابم نمی آید. دل بعضی بچه ها شکسته است.رفتم به قنادی، شیرینی خریدم تا از دلشان دربیاورم. دیدم درست نمی شود. دیدم تاب نمی آورم در روستای خودمان. حالت غبضی پیدا کرده بودم. آمدم آمل، و بعد تهران و بعد تبریز خدمت آیت الله الهی طباطبایی برادر علامه طباطبایی. ایشان چیزی از علامه کم نداشتند فقط گمنام بودند. وقتی آمدم، ایشان فرمودند: آقا اینجا چه کار داری؟ آقای الهی گفت : آقای حسن زاده، آیت الله قاضی برای شما یک پیام داشت. -یک نکته ای عرض کنم آیت الله قاضی بعد از مرگ ارتباطش با شاگردان قوی اش برقرار بود! -گفت :آقای حسن زاده، آیت الله قاضی از شما گله داشتند. آقای حسن زاده گفتند: چه گله ای داشتند؟آقای قاضی فرمودند: آقای حسن زاده با این کارش می خواهد خدمت امام زمان برسد؟ آقای حسن زاده شما چه کار کردید؟ آقای الهی نمی دانست. آقای حسن زاده گفتند: همین کار را کردم که از آمل آمدم تا اینجا تا دلم باز شود. دل شکستم!با شنیدن این پیام از عالم برزخ، از خجالت تا بنا گوش سرخ شد . گناهان این است. هر گناه یک نوع استکبار و لجاجت در برابر خدا است. ریشه تمام گناهان در رفتار و صفات رذیله همان تکبری است که در مرحله ذات وقلب است.

**جامعه ی مستکبر**

 در فرد ، این اتفاق رخ می دهد که آن استکبار و تکبر ، صفات رذیله و گناهان را در بر دارد ولی در جامعه؛ اگر جامعه ای استکبار داشته باشد ، در مقیاس جمعی ، فرهنگ و ارزش های آن جامعه همان مرتبه اخلاق، فرهنگ متکبران می شود و یک سبک زندگی گناه آلود برایشان درست می شود. غرب نماد یک جامعه ای است که خدا را کنار گذاشته است. مقصود از غرب جامعه ای است که تسلیم خدا نیست. محور در آن جامعه رضایت خدا نیست؛محور منافع خود است. هر کس دنبال منافع و سود و لذت خود است.به تعبیر علامه طباطبایی ره در *المیزان :"*جامعه مادی ، جامعه ای است که استیصال بر آن حاکم می شود؛ خود محور می شود". تکبر همین است. در این جامعه که لایه ی زیرینی اش نفس و نفسانیت است؛فرهنگ و ارزش های آن جامعه استکباری می شود. در سبک زندگی اش هم گناه آلود می شود. نیچه از فلاسفه اواخر قرن نوزده است. داستانی دارد به نام داستان مرگ خدا. این داستان یک پیام دارد. داستان این استکه می گوید : یک کسی با چاقوی خونین در دست آمد وسط میدان و گفت : مردم می دانید چه خبر است؟ مردم دورش جمع شدند. این وقتی همه جمع شدند گفت : با این چاقو خدا را کشتم بروید آزادید. هر کاری می خواهید بکنید.مقصود او از این پیام داستان زمان ما است. به تعبیر او خدا مرده و به حاشیه رانده شده است. در زندگی جدی مردم حضور ندارد. خدا کنار زده شد و خود انسان جای او نشسته است . روابط اجتماعی مبتنی بر لذت و سود مادی است . نه آخرتی و نه ابدی. هر چیزی که مانع لذت خودم است را حذف می کنم. منظور او از مرگ خدا این است. وقتی این چنین شد فرهنگ خود محور درست می شود؛ فرهنگ استکباری همین است.

**دجال**

مرحوم شهید صدر-سید محمد - کتابی چهار جلدی به نام *موسوعه الامام المهدی* داردکه بسیار ارزشمنداست.در آن کتاب موسوعه اش بحثی راجع به دجال دارد که در روایات شیعه و سنی نقل شده است. دجال که در آخر الزمان می آید کیست ویاچیست؟ در روایات راجع به دجال اهل بیت (ع)خبر داده اند که مؤمنین را درو می کند،در روایات آمدهکه دجال موجودیست: یک چشم،از مادری یهودی. غذایش به اندازه کوه. فتنه و فساد شرق و غرب را می گیرد و فریادش "انا ربکم الاعلی" است. مرحوم شهید صدر در آن کتاب یک احتمالی فوق العاده منطقی و قابل توجهداده است. ایشان می گویند:"دجال زمان یک انسان نیست". مگر دشمن خدا حتما باید ناقص الخلقه باشد؟ یک چشم بودن که خصوصیتی ندارد. ایشان می گوید:" دجال الزاما انسان نیست". در بعضی روایات دارد که :«ذلک امر»؛یک چیزی است. امرراجع به ذوی العقول به کار نمی رود. راجع به انسان نمی گویند امر. می گوید:" از قرائن به دست می آید که دجال انسان نیست بلکه فرهنگ فاسدی است". فرهنگ استکبار که معیار الهی ندارد. معیار انسانی دارد و همه جارا می گیرد.. فقط چشم دنیایی دارد، چشم ملکوتی و اخرتی ندارد. فقط چشمش به زمین است از مادری یهودی. فرهنگ را یهودی ها تولید می کنند. کتابی است به نام*کنترل فرهنگ* نوشته یک آمریکایی که در زمان کلینتون معاون وزیر آموزش بوده است. ادوارد برمن مسیحی با سند و مدرک اینکه مراکز تولید فرهنگ دست چه کسانی است را آورده است.. در این کتاب ذکر کرده که :عمده مراکز تولید فرهنگ را صهیونیست ها با ثروت های نجومی خود درست می کند. تغذیه اش به اندازه کوه است! برای ایجاد این فرهنگ باید هزینه انبوه کنند. این کار را هم می کنند. یک فیلم را میلیونها دلار می سازند. مثل ما نیستند که کار فرهنگی بلد نباشنداو خرج می کند. غذایش به اندازه کوه است. فتنه و فسادش شرق و غرب را می گیرد! آن فرهنگ درخانه های حزب اللهی ها همنفوذ کرده است. شاید آن روایت متواتری که شیعه و سنی نقل کرده اند که:" امام زمان وقتی می آیند که ظلم فراگیر شده است" و مهمترین ظلم شرک است! یعنی یک فرهنگ شرک آلود همه جا را می گیرد. فریادش انا ربکم الاعلی است! فریاد خدایی سر می دهد. فریاد دجال فریاد فرعون است.. فرهنگی که تولید شده فرهنگ مستکبری است. رضایت خدا و انس و مناجات با خدا ملاکنیست. نفسانیات و لذت انسان ملاک است. امانیسم زیر بنای فرهگ غرب شد یعنی خود محوری. چه لزومی دارد دنبال آن شیطان بگردیم. شاید دشمن اهل بیت چهره ظاهری اش خیلی هم قشنگ باشد. شیطان خیلی وقت ها ممکن است ظاهر قشنگی داشته باشد. تکبر در فرد به صفات رذیله و گناهو. در جامعه به فرهنگ مادیو سبک زندگی گناه آلودتبدیل می شود.

**تواضع**

نقطه مقابل این صفت ، که باید در خود پرورش دهیم"تواضعو درب خانه خدا افتاده بودن" است. در مقابل خدا گردنش از مو باریک تر باشد. وقتی حق را فهمید ذره ای در برابرش عصیان نداشته باشد. تسلیم محض. همه خوبی ها ناشی از آن میشود. کسی که در ذاتش تواضع داشت ؛ صفات پسندیده و رفتار خوب خواهد داشت. تواضع صرف این نیست که مقابل دیگران خم شود و سلام کند و در مقابل جمع مردم تعظیم و امثال این رفتار ها این رفتار های متواضعانه ممکن است در باطن هم تواضع باشد و یا ممکن است نباشد. همین کسی که خم می شود ممکن است جای دیگری عمق ذاتش بیرون بزند. ذاتش تواضع در مقابل حق ندارد. یکی از علما می گفت: یک بچه ای داشتیم خیلی بازیگوش!یک مرتبه مهمانی آمد، او هم یک پسردغذر ی هم اندازه پسر من داشت. قرار شد کشتی بگیرند. من اشاره کردم. می دانستم این پسرم غرور دارد. بهش گفتم بخور زمین. می گفت:خیلی سختش بود.ولی بالاخره خورد زمین. اما می دانستم در او چی می گذرد. یک مقداری نشستیم. تا آخر جلسه شد. نزدیک های آخرگفت: بابا یک بار دیگر کشتی بگیرم؟ می گفت:این دفعه آنچنان زدش زمین که تلافی دفعه قبل در آمد. تواضعش پشتوانه نداشت؛یک کار تفرعنی بود. مقصود این است کهتواضعی که در عمق وجود باشد ،آدمی ذره ای در برابرش مقاومت نمی کند. امام صادق علیه السلام در حدیث عنوان بصری ذکر کردند. وی پیرمردی 96 سالشه بود. می گوید: در مدینه پیش مالک ابن انس درس می خواندم. مالک رئیس فرقه مالکی است.: بعد از مدتی به خود گفتم :مدتی بروم پیش جعفر ابن محمد درس بخوانم. -معلوم است از سر سیری بود.- وقتی رفتم پیشش ، او به من گفت من سرم شلوغ است. برو همان جایی که بودی. امام صادق علیه السلام می خواست بهش بفهماند که علمی که می خواهی از ما یادبگیری مثل جاهای دیگر نیست. علم دیگران مرکب و قلم است.. سواد علی البیاض است. قدیمی ها به درس می گفتند سواد. به این جهت که با مرکب ، سیاهی بر سفیدی می آید. در علومی که در قیل و قال است می گفتند: سواد. اما این سواد غیر از علمی است که در روایات گفته شده است. آن علمی چیز دیگری است. سواد همه جا یافت می شد .عنوان بصری می گوید: رفتم در مسجد پیامبر گریه کردم و نماز خواندم که خدایا دل امام جعفر صادق را بر من نرم کن.بعد وقتی به در خانه امام رفتم امام صادق مرا راه داد و این نکته را فرمودند:«یا عنوان، لیس العلم ، بکثره التعلم»؛ علم آن سیاهی نیست!حتی علم دینی جای دیگر هم پیدا می شود. اما علمی که می خواهی از ما یاد بگیری که سرچشمه اش خداست آن علم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء استقرآن می فرماید:« انما یخش الله من عباده العلما». فقط علما از خدا خشیت دارند.قرآن که می گوید عالم ، مقصودش از عالم کسی است که علم وارد قلبش شده باشد. نشانه های عالم در روایات ما صمتو سکوت ، خشیت، حلم، بردباری است؛ این ها نشانه های عالم است. ایا با سواد این نشانه ها را دارد؟ خیلی ها هیچ ترسی از خدا ندارند و سواد هم دارند. صرف این کافی نیست.امام صادق فرمودند: علمی که پیش ما یاد می گیرید نور است. نور یقذفه الله فی قلب من یهدیه. اگر این علم را می خواهی.خدا آن را در هر دلی نمی ریزداول ظرف وجودت را درست کن!و متواضع باش...و این یعنی عبودیتعرضه داشت: چه کار کنم؟ امام شروع کرد عبودیت را برایش تعریف کردن..

گریزوروضه

ماتم گرفت حال و هوای مدینه را                    پوشید کعبه رخت عزای مدینه را

خاکم بسر که دست اجل تیشه بر گرفت            وزپا فکند نخل رسای مدینه را

رکن علی شکست زفقدان مصطفی              در بر گرفت خاک صفای مدینه را

آدم گریست تا که ملائک به رویدست           بردند سوی ِ سدره همای مدینه را

روزهای آخر عمر مبارک پیغمبر بود فرمود : بلال مردم را خبر کن بیایند مسجد ، بلال فریاد زد مردم بیائید پیغمر می خواهد وداع کند امروز ، مردم آمدند مسجد، یک وقت دیدند زیر بغلهای پیامبر را گرفته وارد شد در حالیکه رنگ صورت حضرت پریده ، بالای منبر رفت ، شروع به صحبت کرد در بین سخنانش فرمود : مردم هر کسی حقی بر من دارد بیایید قصاص کند دیدند یک مرد عربی ( سوادة بن قیس ) از میان جمعیت بلند شد . گفت : یا رسول الله از سفر طائف می آمدی مردم به استقبال شما آمدند من هم در میان جمعیت بودم عصا به دستت بود  عصا را بلند کردی به مرکب بزنید به بدن من اصابت کرد حالا می خواهم قصاص کنم .

فرمود : بلال برو خانه فاطمه ، عصای مَمشوق مرا بیاور ، بلال از مسجد بیرون آمد در حالیکه فریاد می زد آی مردم پیغمبر شما ، خودش را در معرض قصاص قرار داده ، کسی تو خانه نماند . بلال آمد در خانه زهرا ، بابایت پیغمبر عصای ممشوق می خواهد . قضیه را بلال شرح داد صدای ناله زهرا بلند شد بلال به فرزندانم حسن و حسین بگو نزد آن مرد بروند تا قصاص شوند بلال عصا را آورد خدمت پیغمبر ، مردم گریه می کنند ،  عصا را پیغمبر به مرد عرب داد . گفت : یا رسول الله وقتی عصا به بدن من اصابت کرد بدن من برهنه بود شما هم باید بدنتان را برهنه کنید حضرت وضع قصاص ( شکم مبارک ) را برهنه کرد . یک وقت دیدند سواده آمد گفت یا رسول الله خیلی وقتها دنبال بهانه می گشتم بدن مبارک شما را ببوسم خم شد بدن مطهر پیغمبر را بوسه داد پیغمبر در حقش دعا کرد.

یا رسول الله ، کربلا هم زینب خم شد  لبها را گذاشت بر آن رگهای بریده ...

 یالله یا رحمن ویارحیم یا مقلب القلوب ثبت قلوبناعلی دینک

اللهم عجل لولیک الفرج

والعافیه والنصر

وجعلنامن خیر اعوانه وانصاره

والمستشدین بین یدیه